

خاطره شهید حاج محمود شهبازی و کندو عسل



نزدیک روستایی مستقر شده بودیم ؛ زیر پای بازی دراز. فاصله ی کمی با عراقی ها داشتیم. گاهی عراقی ها را می دیدیم که به روستا می روند و لیمو شیرین می چینند. ما هم گاهی شب ها می رفتیم و یا دلهره ای از درخت های روستا لیمو می چیدیم و برای بچه هایی که مریض بودند می آوردیم. نشسته بودیم پشت یک دیوار و داشتیم منطقه را شناسایی می کردیم که شهبازی را دیدیم. یک چتر منور انداخته بود روی سرش. دوید داخل روستا. فکر کردیم حتما عراقی ها را دیده و وقت نشده به ما خبر بدهد. به همین دلیل ما هم دویدیم پشت سرش. کمی گشتیم تا پیدایش کردیم. توی یکی از خانه های روستا چند تا کندوی عسل پیدا کرده بود. چتر منور را انداخته بود روی کندو و داشت عسل هایش را بیرون می آورد. زنبورها ریخته بودند روی سر و صورتش. صدایش در نمی آمد. در آن وضعیت اگر یک آخ کوچولو می گفت عراقی ها مثل شصت تیر می ریختند روی سرمان.

آن شب بچه ها مهمان حاج محمود بودند. عسل ها را بین همه تقسیم کرد. با آن

صورت پف کرده و سرخ شده می خندید و می گفت : « بخورید. عسلش درجه یک است.
تقویت بشوید برای عملیات
راوی : هم‌رزم شهید